

ارزیابی موقعیت اسماعیلیان فارس در فارسنامه ابن بلخی

علی رضائیان

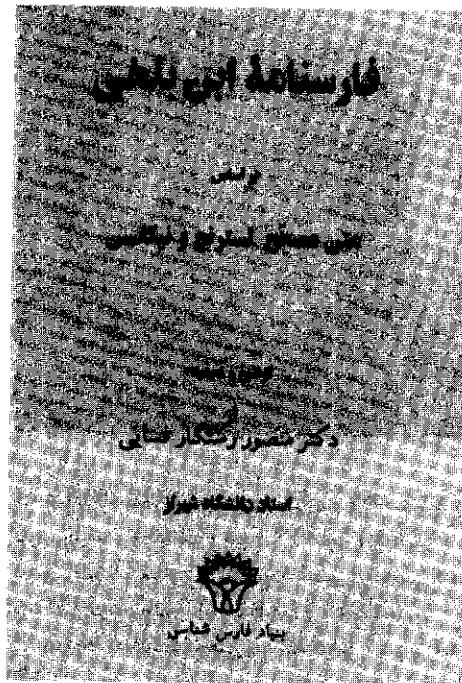
عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی داراب

- فارسنامه
○ نایف: ابن بلخی
○ توضیح و تحریمه: منصور رستگار فساوی
○ ناشر: بنیاد فارس شناسی، شیراز، ۱۳۷۴

یکی از مهمترین گزارش‌های تاریخی مندرج در فارسنامه، می‌بینی ا است که پیرامون باطنی شدن ابوکالیجار (۴۱۵-۴۰۵ ه. ق) حاکم بیوی فارس مطرح گردیده است. در حدود سال ۳۹۰ ه. ق. المؤید فی الدین ابونصیر هبیت‌الله بن ابی عمران موسی بن داود شیرازی، که بعدها یکی از مشهورترین داعیان اسماعیلی گردید، در شهر شیراز به دنیا آمد. پدر وی مقام داعی اسماعیلیان در شیراز را به عهده داشت و المؤید احتمالاً به جانشینی پدر انتخاب گردید. المؤید در سال ۴۲۹ ه. ق به خدمت ابوکالیجار امیریوی درآمد. در شرح حالی که المؤید پیرامون زندگانی خود نگاشته مدعاً گردیده است که توانسته ابوکالیجار و بسیاری از سپاهیان وی را به آئین اسماعیلی درآورد.^۱ اما سایر منابع تاریخی این عصر - به استثنای فارسنامه ابن بلخی - ادعای المؤید را تأیید نمی‌کنند.^۲ گرچه مؤلف فارسنامه باطنی شدن ابوکالیجار را تأیید می‌کند، اما معتقد است که ابوکالیجار تا پایان به این آئین وفادار نمانده و قاضی پارس، عبدالله که به اعتقاد ابن بلخی مردی درست اعتقاد و از اهل سنت بوده، موفق می‌شود ابوکالیجار را به راه راست هدایت نموده و حکم تبعید المؤید را از شیراز بگیرد.^۳

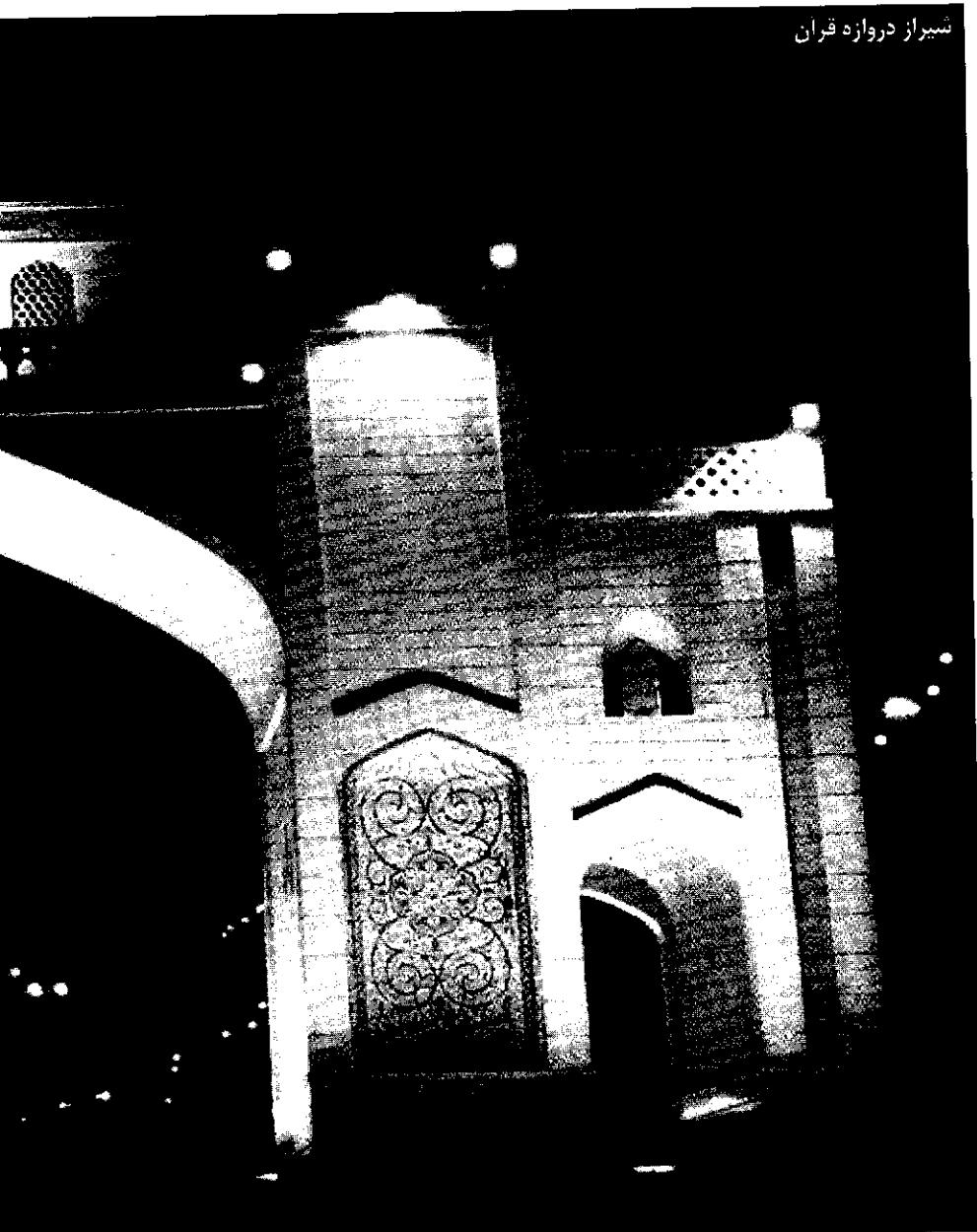
نکته مهمی که باید بدان توجه کرد این است که مؤلف فارسنامه چه هدفی از ارائه داستان باطنی شدن ابوکالیجار داشته است. ابن بلخی خود در این مورد می‌گوید: «غرض این شرح آن است تا طریقت و اعتقاد مردم آن ولایت معلوم شود چنانکه استعلام فرموده بودند». آنگونه که از این گفتار برمن آید مؤلف فارسنامه هدف از نگارش این داستان را مشخص کردن جهت‌گیری مذهبی مردم فارس، بنایه فرمان سلطان محمد سلجوقی اعلام می‌دارد. برای نقد این گفتار لازم است اوضاع مذهبی ایران در این عهد مورد بررسی قرار گیرد.

عصر سلطان محمد سلجوقی دورانی شدیداً ضداسماعیلی محسوب می‌گردد. سلطان سلجوقی از مخالفان سرخست اسماعیلیان بود و حملات شدیدی را به



کتاب فارسنامه ابن بلخی از تاریخ محلی مربوط به اوایل قرن ششم هجری قمری و نگاشته شده در عصر سلطان محمد سلجوقی (۴۹۸-۵۱۱ ه. ق.) است. نویسنده فارسنامه در مقدمه کتاب هدف از نگارش آن را توصیف و ضعیت تاریخی و جغرافیایی فارس در جهت آگاه کردن سلطان سلجوقی از موقعیت این ایالت عنوان می‌کند.^۱

گرچه قسمت عمده کتاب فارسنامه به بحث پیرامون تاریخ سلاطین ایران قبل از اسلام و وضعیت جغرافیایی فارس اختصاص یافته اما هدف از نگارش این مقاله نقد و بررسی آن بخش از اطلاعات تاریخی کتاب است که پیرامون اوضاع فارس در سال‌های آخر حضور آل بوبه و آغاز قدرت گیری سلاجقه در فارسنامه درج گردیده است.



گرچه قسمت عمده کتاب فارسname به بحث پیرامون تاریخ سلاطین ایران قبل از اسلام و وضعیت جغرافیایی فارس اختصاص یافته اما هدف از نگارش این مقاله نقد و بررسی آن بخش از اطلاعات تاریخی کتاب است که پیرامون اوضاع فارس در سال‌های آخر حضور آل بویه و آغاز قدرت گیری سلاجقه در فارسname درج گردیده است

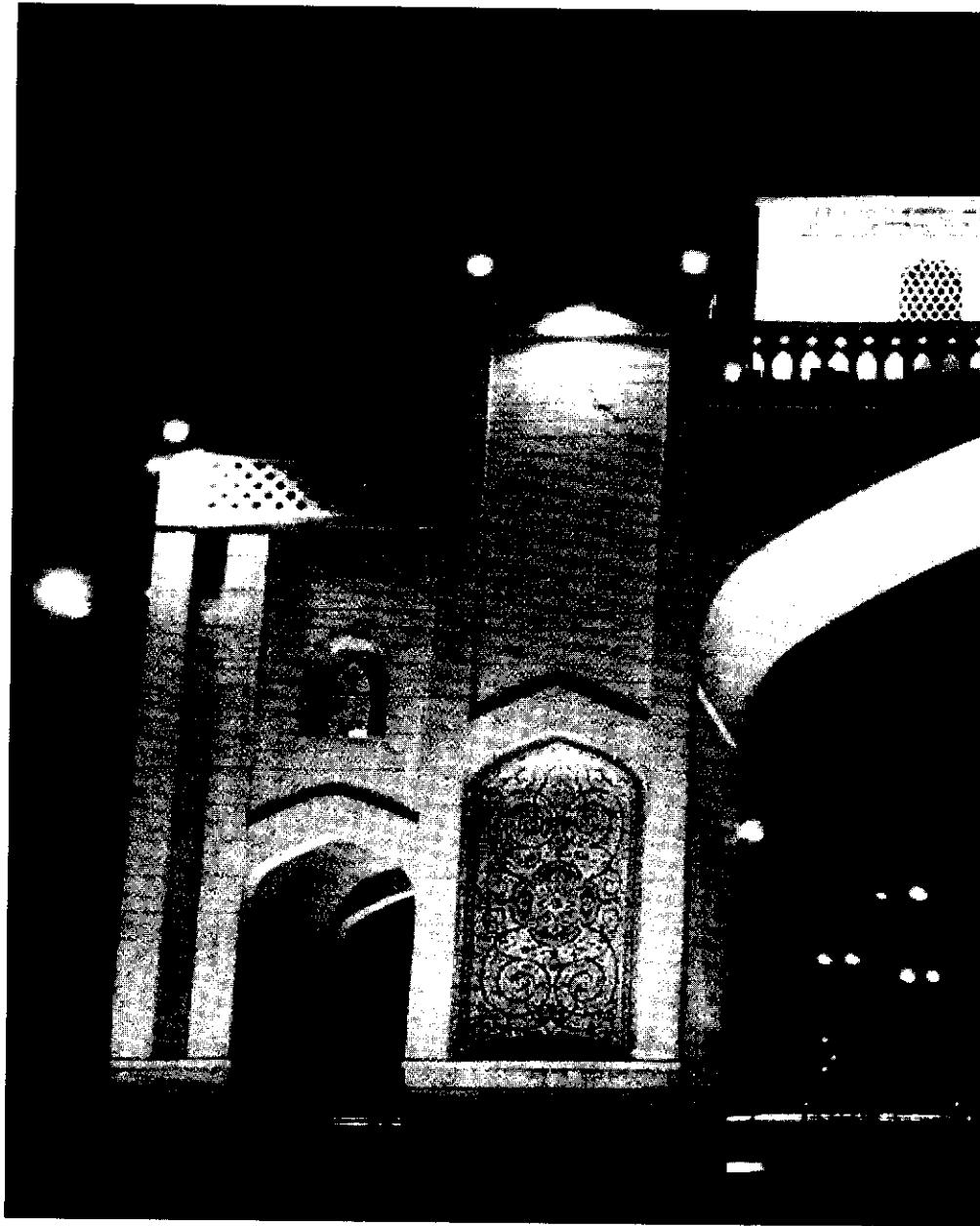
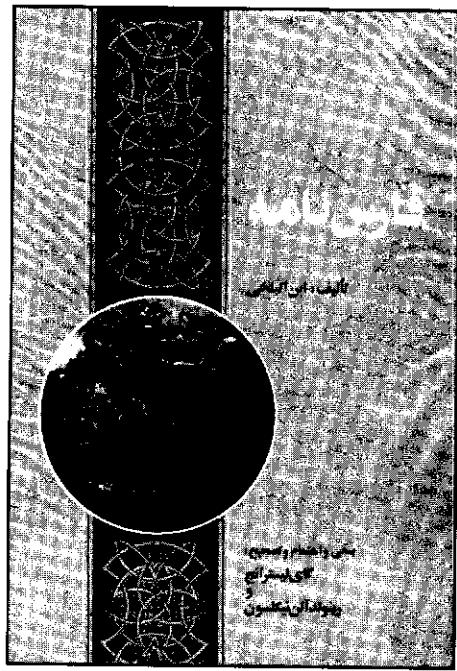
عبدالله قاضی پارس بود، به نوشته فارسname کسی که در حال حاضر - در عصر مؤلف - سمت قاضی پارس را به عهده دارد نوہ قاضی پارس در عصر ابوکالیجار می‌باشد. «ابن عبدالله جد این قاضی بوده کسی اکنون است و از آن عهد باز قضا و ریاست پارس همچنان در خاندان ایشان است به حکم ارت و استحقاق».

با توجه به جهت گیری خدا اسماعیلی سلطان محمد سلجوقی بی‌شک طرح این موضوع که قاضی فعلی پارس از خانواده‌ای درست اعتقاد بوده و اجداد او سابقه روشنی در مبارزه با اسماعیلیان داشتند می‌توانست امیاز مهمی برای او محسوب گردد و به نظر می‌رسد یکی از دلایل نگارش این داستان از جانب این بلخی حمایت و تأیید قاضی پارس در نزد سلطان سلجوقی باشد.

در این راستا آنچه که بسیار مورد توجه این بلخی واقع شده وضعیت کردن شبانکاره است.

از حدود اواسط قرن پنجم هجری قمری گروهی از طوایف کرد مستقر در فارس که در منابع تاریخی از آنها به نام شبانکاره یاد شده وارد معادلات سیاسی این ایالت گردیدند. آنان در برخی مناطق فارس همچون دارابگرد، نیریز و

قلمره آنان در مناطق مختلف ایران ترتیب داد. در این عصر هرگونه ارتباط با اسماعیلیان محاکوم بود. اتهام همکاری با اسماعیلیان می‌توانست به برکناری فرد از مشاغل دولتی و یا حتی اعدام وی منتهی گردد. سعدالملک آنی، وزیر سلطان محمد، به همین اتهام اعدام گردید.^۱ کیا هراسی مدرس نظامیه بغداد و از بزرگترین علمای شافعی آن عهد متهم به باطنیگری شده، زندانی گردید و تنها با شهادت علمای وقت و تأیید خلیفه به درست اعتقادی او بود که از زندان آزاد شد.^۲ به نوشته منابع تاریخی تنها در یک مورد صدق از دیوانیان سلجوقی به اتهام باطنی بودن از کار برکنار و زندانی شدند.^۳ واقعه‌ای در کتاب زیدالنصره و نخبةالنصره بیان شده که به خوبی نشانگر وضعیت عمومی این عهد است: خلیفی سنی مذهب که ضدیت فراوانی با باطنیان داشت و افراد زیادی را متهم به باطنیگری کرده بود، حتی برادر خلیفه المستظره را نیز متهم به باطنی بودن کرد. خلیفه اما در نگارش داستان ابوکالیجار مؤلف فارسname هدف دیگری را نیز تعقیب می‌کرده است. همانگونه که اشاره شد، پس از اسماعیلی شدن ابوکالیجار کسی که توانست او را ارشاد و زمینه تبعید المؤید داعی اسماعیلی را فراهم کند



«المؤيد» یکی از مشهورترین داعیان اسماعیلی در زندگی نامه خود نوشتند مدعی گردیده است که توانسته ابوکالیجار و بسیاری از سپاهیان وی را به آئین اسماعیلی درآورد. اما سایر منابع تاریخی این عصر - به استثنای فارسنامه ابن بلخی - ادعای المؤید را تایید نمی کنند.

شبانکاره می باشد را نمی شود انکار کرد. افراد همین خاندان هستند که پس از شکل گیری دولت شبانکاره به مدت چند قرن حکومت را در قلمرو شبانکارگان در دست داشتند. اما نکته مهمی که با توجه به اطلاعات مندرج در فارسنامه می توان دریافت این است که فضلویه بنیانگذار حکومت شبانکارگان و بر جسته ترین شخصیت این سلسه از طایفه اسماعیلیان بوده و متعلق به طایفه رامانیان می باشد. به نوشته فارسنامه، طایفه فضلویه (رامانیان) همگی شبان بودند تا آن زمان که فضلویه به خدمت صاحب عادل وزیر ابومنصور (۴۴۷-۴۵۴ ه. ق)، آخرین پادشاه بوسی فارس بیوست. زمانی که سلطان بوسی وزیر خود را به قتل رساند، فضلویه دست به شورش زد و با کشتن ابومنصور و مادرش بر مملکت فارس دست یافت. گرچه فضلویه در گیری هایی با قاورد، از شاهزادگان بر جسته سلجوقی و حاکم کرمان، داشته اما سرانجام به حضور الی ارسلان (۴۵۵-۴۶۵ ه. ق)، سلطان سلجوقی رسیده و ایالت «پارس به ضمانت» به او داده شد. اما فضلویه پس از ملتی دست به نافرمانی زد. در نتیجه نظام الملک، وزیر الی ارسلان به فارس حمله کرد و فضلویه را در «دزخوشه» به محاصره درآورد، دستگیر ساخته و پس از

به ویژه اطلاعاتی که در فارسنامه از ابتدای شکل گیری حکومت شبانکارگان ارائه گردیده در پاره ای از موارد بی بدیل بوده و در سایر منابع به چشم نمی خورد. فارسنامه تقسیم بندی خاصی در مورد گروه های مختلف شبانکاره انجام داده که در هیچ یک از منابع اصلی دیگر که شاید اگر قدرت برتر سلاجقه در این منطقه و شبانکارگان نقش بسیار مهمتری در تاریخ ایران ایفا می نمودند. شبانکارگان بی شک جنگجویان بر جسته ای بودند که نظام الملک، وزیر قدرتمند سلجوقی در کتاب سیاست نامه - از خطاب به سلطان ملکشاه سلجوقی نگاشته شده - از سلطان می خواهدا آنان را به استخدام سپاه سلجوقی درآورد.^{۲۱}

۱- اسماعیلیان

۲- رامانیان

۳- کرزوبیان

۴- مسعودیان

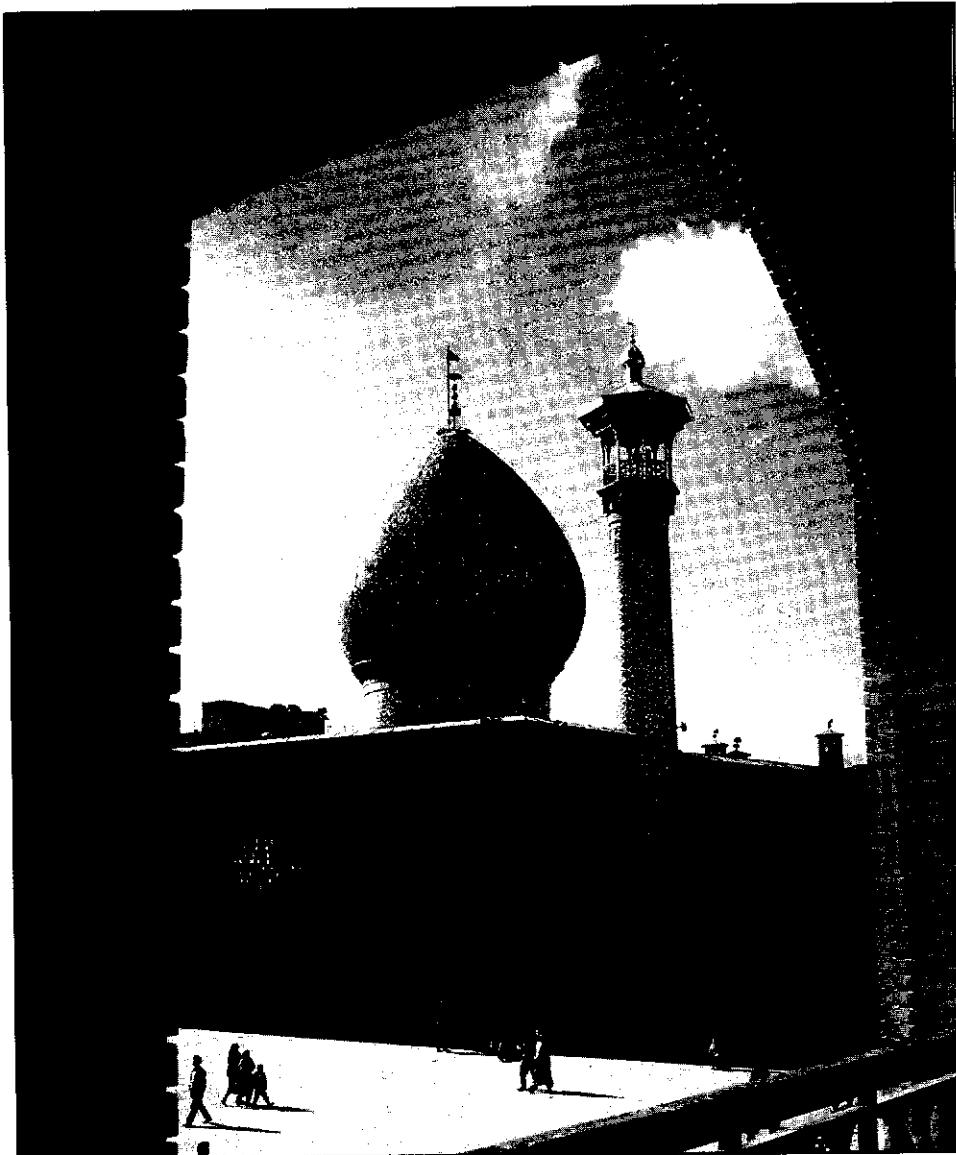
۵- شکانیان^{۲۲}

از میان طایفه های نام برد، ابن بلخی تنها طایفه اسماعیلیان را اصیل دانسته و نسب آنان را به منوجهر، پادشاه افسانه ای قبل از اسلام می رساند. گرچه در عصر نگارش فارسنامه ساختن نسب نامه و رساندن نسب به پادشاهان و بزرگان ایران قبل از اسلام امری معمول بود. و حتی غزنویان ترک تراز نیز خود را به شاهان ساسانی متصل می کردند، اما این نکته که خاندان اسماعیلی مهمترین طایفه از پنج طایفه

اصطهبانات حکومتی محلی تحت تابیعت دولتهاي حاكم در ایران تشکیل دادند و با وجود فراز و نشیب های فراوان توأم استند در عصر حکومت های قدرتمندی چون سلاجقه و ایلخانان حکومت خود را ادامه دهند. قدرت گیری کردن شبانکاره در ایالت فارس مقارن گردید با حضور سلاجقه در این منطقه و شاید اگر قدرت برتر سلاجقه در این عصر ظهور نمی کرد شبانکارگان نقش بسیار مهمتری در تاریخ ایران ایفا می نمودند. شبانکارگان بی شک جنگجویان بر جسته ای بودند که نظام الملک، وزیر قدرتمند سلجوقی در کتاب سیاست نامه - که خطاب به سلطان ملکشاه سلجوقی نگاشته شده - از سلطان می خواهدا آنان را به استخدام سپاه سلجوقی درآورد.^{۲۳}

به علاوه نقش بر جسته آنان در وقایع سیاسی فارس طی قرون پنجم و ششم هجری باعث شد که نگارنده تاریخ بیهق به هنگام بحث پیرامون آنچه هر ولایتی بدان مشهور است گوید: «در هر ولایتی چیزی بود بدان ناجیت و ولایت منسوب گویند حکماء بیوان و زرگران شهر حران، جولا هگان یمن، دبیران سواد و بغداد... و اکراد فارس...».^{۲۴}

از میان منابعی که پیرامون تاریخ شبانکارگان به بحث پرداخته اند فارسنامه ابن بلخی جایگاهی بسیار بر جسته دارد.



خشتگات، اصطهبانات، و دراکان و بعضی از نواحی دارابجرد
دای به او داد.

پس از مرگ فضلویه (۴۶۵ ه.ق) و حتی پس از حملات چاولی - سردار سلجوقی - به فارس (۵۱۰-۵۱۵ ه.ق)، این منطقه در دست خاندان سلک باقی ماند. در عصر نگارش کتاب فارس نامه، حسویه فرزند سلک در این منطقه به حکومت مشغول بود.^{۱۸} حکومت طایفه اسمعیلی بر قلمرو یاد شده تا قرن هشتم هجری قمری - زمان سقوط شبانکارگان - تداوم یافت. با توجه به آن چه گفته شد می‌توان دلیل حذف نام فضلویه، به ویژه از منابع نگاشته شده توسط تاریخ‌نگارانی که به نوعی وابسته به حاکمان شبانکاره بودند، را دریافت. بی‌شك هرگونه اشاره به نقش فضلویه در شکل گیری دولت شبانکارگان یادآور عهدی بود که طایفه اسمعیلی تابع فردی از طایفه رامانیان بود و این موضوع نمی‌توانست مورد علاقه حاکمان اسمعیلی باشد. به همین دلیل سعی گردید تا در نگارش تاریخ شبانکارگان تمام فضلویه کاملاً حذف گردد.^{۱۹} گرچه این پلخی اشاره‌های به وقایع تاریخی پس از مرگ فضلویه تا صدر خود ندارد، اما با توجه به سایر منابع می‌توان دریافت که در این دوران حدوداً پنجاه ساله همچنان شبانکارگان نقش مهمی را واقعی قارس ایفاء می‌نمودند و سلاسلچه هیچ‌گاه موفق به اعمال سلطه کامل خود بر این

در حدود سال ۵۰۶ هـ، ق.^{۱۳} سلطان محمد سلجوچی یکی از برجهسته ترین سرداران خود به نام چاولی سقاوه را به فارس فرستاد و به او امر کرد «آن استان را اصلاح کند و مفسدان را از میان بردارد»^{۱۴} سلطان محمد در جهت مشروعيت بخشنیدن هرچه بیشتر به مأموریت چاولی، پسر دوسرالله خود چغفری را نیز به همراه چاولی اعزام نمود.^{۱۵} این بلخی به دلیل همزمانی با حضور چاولی در فارس اطلاعات ذیقیمتی از عملکرد وی ارائه می‌دهد. بی‌شک اصلی ترین مانع در جهت تسلط سلاسلچه بر فارس، شبانکارگان بودند و آنگونه که از فارستانه برمنی آید، چاولی بیشتر توان خود را به سرکوب آنان اختصاص داد. ابوسعدهن محمد، حاکم کازرون که از طایفه کرزوبیان بود و به گفته این بلخی در عصر وی بیشاپور و کازرون به دلیل ظلم او خراب شده بود توسط چاولی بر تکنار گردید.^{۱۶} طایفه مسعودیان که در فیروزآباد حکومت می‌کردند توسط چاولی قلع و قمع گردیدند.^{۱۷} طایفه شکانیان که به این بلخی کوهنشین بودند نیز توسط چاولی سرکوب و

البته عملیات جنگی چاولی علیه شبانکارگان همیشه نویز با موفقیت همراه نبود. این بلخی در جایی از کتاب خود می‌نویسد: «عهد اتابک چاولی» چون حادثه پرگ افتاد او مستور غارت کرم و رونیز را داد». ^۷ این بلخی در مورد این که واقعه پرگ چه واقعه‌ای بوده اشاره‌ای ننموده اما این اثیر و توضیحات کاملی از این رویداد ارائه ننموده است.

تاریخی این عصر سوال برانگیز است اینکه چرا در منابع اصلی تاریخ شبانکارگان همچون مجتمع‌الاتساب شبانکارهای و منتخب التواریخ نظرنیزی، هیچ نامی از فضلویه به میان نیامده است. این در شرایطی است که فضلویه بنیان‌گذار حکومت شبانکارگان بوده است. این بخلی در فارس‌نامه در این باره می‌نویسد: «به روزگار قدیم شبانکاره را در پارس ذکری نبود کی ایشان به آخر روزگار دیلم در فتوی، چون فضلویه فراخاست ایشان را شوکتی پدید آمد. و به روزگار زیادت می‌گشت تا همگان سپاهی و سلاح‌ور و اقطاع خوار شدند.»^۱ عصر فضلویه بی‌شك درخشان‌ترین دوران حکومت شبانکارگان در فارس بوده است. طی چند صد سال حکومت شبانکارگان پس از مرگ فضلویه، هیچ گاه وسعت قلمرو آنان به اندازه عصر خود او که شامل تمامی ایالت فارس بود،

پاسخ سؤال فوق، یعنی عدم اشاره به نام فضلویه در منابع تاریخی دیگر را می‌توان با بررسی دقیقتر کتاب فارسname به دست آورد. همانگونه که اشاره شد طایفه‌ای از شبانکارگان که نزدیک به سیصد سال در قسمت‌هایی از فارس حکومت می‌کردند طایفه اسماعیلیان بودند. امیر اسماعیلی معاصر با فضلویه سلکن بن محمد بود. او که با افراد خانواده خود درگیر بود به نزد فضلویه رفت. فضلویه نیز حکومت مناطق ایچ،

آنچه د. مو. د فضله به

د. منابع تاریخ ادب عص

سؤال رانگه است اینکه حوا

در منابع اصلی تاریخ شبانکارگان همچون مجمع الانساب شبانکارهای و متنخواهان تاریخ شبانکارگان

هیچ نامی، از فضلویه به میان نیامده است.

این دش باطن است که

فضلويه بنیانگذار حکومت شبانکارگان
بوده است

^{۱۵} چندی دستور قتل او را صادر نمود.

پسندیده مسح شد. از این موارد می‌توان به آنکه از مندرجات فارسنهامه این بلخی استنبط می‌گردد و سایر منابع تاریخی این عصر نیز تأیید می‌کنند، از زمان قدرت‌گیری فضلویه (۴۵۶ ه. ق) تا زمان مرگ وی (۴۶۳ ه. ق) ایالت فارس تحت سلطه فضلویه بوده و او امراز شبانکاره را برای اداره نواحی مختلف ایالت تعیین کرده بود. اما آنچه پیرامون لعکاس عملکرد فضلویه در منابع



چاولی سقاوه باشد. از طرفی در کتاب فارسنامه ابن‌بلخی به واقعه پرگ اشاره گردیده، رویدادی که در طی آن چاولی سقاوه از حاکم کرمان شکست خورد. فارسنامه ابن‌بلخی به سال حدوث واقعه پرگ اشاره نکرده است. اما ابن‌اثیر این واقعه را مربوط به سال ۵۰۸ ه. ق. می‌داند.^{۲۲} بنابراین با توجه به آنچه ذکر شد سال نگارش فارسنامه باید بعد از سال ۵۰۸ ه. ق. سال وقوع حادثه پرگ و قبل از سال ۵۱۰ ه. ق. سال مرگ چاولی سقاوه باشد.

۲ - در صفحات ۳۴۹، ۳۴۳ کتاب نام حاکم کاربون در زمان حمله چاولی به فارس، که از امراء طایفه کرزوبیان شبانکاره بود، با عنوان ابوسعید ذکر گردیده. مصحح محترم در حاشیه صفحه ۳۴۹ اورده است: «در متن ابوسعده دلیل اسناد تاریخی تصحیح شد». همانگونه که مشخص گردید نام شخص مذکور در متن فارسنامه ابوسعید ذکر گردیده اما مصحح ابوسعید را جایگزین آن نموده است. اما در صفحات

وصاف و تاریخ ابن‌اثیر نیز از این شخص با اسم ابوسعید یاد کرده‌اند.^{۲۳}

۳ - در مقدمه کتاب فارسنامه که توسط مصحح محترم نگاشته شده، آمده است که چاولی، سردار سلجوقی «مدت بیست سال والی نیمه مستقل فارس و کرمان بود». در شرحی که نیکلاسون بر فارسنامه نگاشته و در اینتدای چاپ فارسنامه در گردیده، در این مورد چنین آمده است. «ابن‌اثیر

به گفته این‌اثیر جمعی از شبانکارگان پس از حملات چاولی به فارس، به حاکم کرمان - ارسلان شاه - پناهنده شدند. چاولی طی نامه‌ای خواستار بازگرداندن آنان شد اما با درخواست وی موافقت نکردید. چاولی نیز به منطقه فرج (پرگ) که مرز کرمان و فارس بود لشکر کشید اما در این منطقه بر اثر حمله قشون کرمان متحمل شکستی سخت شد.^{۲۴}

اگرچه سال‌های حضور چاولی در فارس غالباً به جنگ و گریز با امرای شبانکاره گذشت اما ابن‌بلخی به برخی اقدامات عماری چاولی نیز اشاره کرده است. بند راجه‌رد که در این عهد ویران شده بود به فرمان چاولی تعمیر گردید و فخرستان نام نهاده شد.^{۲۵} بندی دیگر به نام بند قصار که بر رودخانه کربال زده شده بود نیز به دستور چاولی تعمیر گردید.^{۲۶} قلعه پسا نیز که توسط شبانکارگان خراب شده بود به دستور چاولی بازسازی شد.^{۲۷}

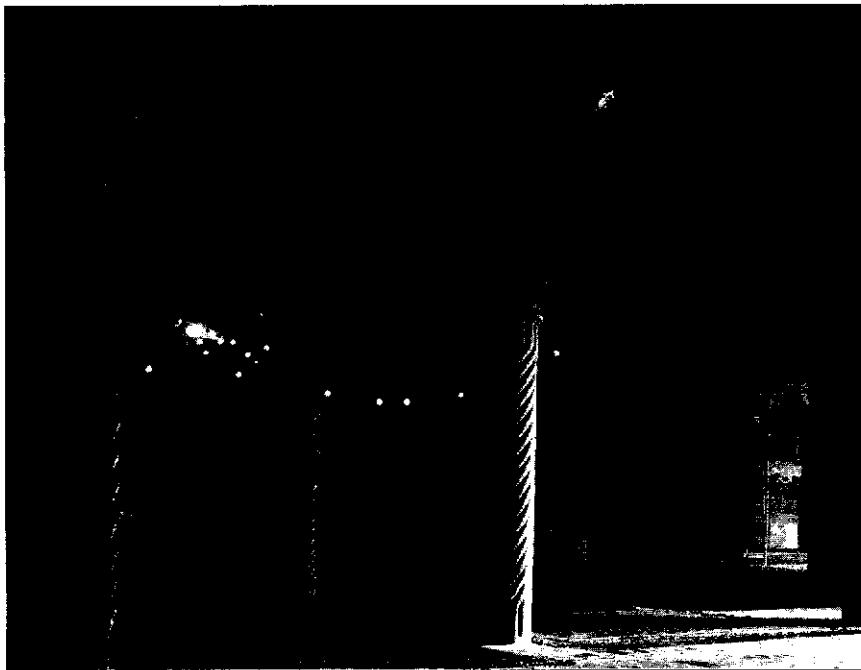
در پایان کتاب فارسنامه، ابن‌بلخی به سوالی که سلطان محمد سلجوقی از وی پرسیده جواب می‌دهد. پرسشی که به نظر می‌رسد انگیزه نهایی نگارش فارسنامه در آن نهفته باشد. «و اما آنچه استفهم فرموده بودند کی پارس را خوار می‌سازد یا نیکوی [؟]».^{۲۸} در حقیقت بنظر می‌رسد که سلطان محمد سلجوقی از ابن‌بلخی خواسته تا ضمن معرفی جنبه‌های مختلف تاریخی و چهارهایی فارس پیشنهاده ای در مورد چگونگی برخورد با اهل این ایالت اراده دهد. پیشنهاد ابن‌بلخی به سلطان سلجوقی چنین است «امیری یا والی کی به پارس می‌رود با سیاست و هیبت باشد». ابن‌بلخی معتقد است که اگر با شبانکارگان با قاطعیت برخورد شود از دولت سلجوقی تعییت خواهد کرد. او برای اثبات سخن خود مثالی می‌آورد: «گفته‌اند کی اگر دستار شبانکاره به سیاست‌برداری و باز به وی دهی منت بیشتر از آن دارد کی به روی خذان، دستاری دیگر بدو دهی [کی] پناره از ترس می‌دهی».^{۲۹}

به گفته ابن‌بلخی گرچه رعایای برخی مناطق فارس همچون ایراهستان و قهستان باید تنیه شوند اما «دیگر رعایای آن ولايت دعاگویان دولت قاهره - بتتها الله - اند و از روزگار گذشته باز کوفته و رنجورند و مستوجب رحمت و نظر جمیل».^{۳۰}

تذکرات لازم:

۱ - مصحح محترم در مقدمه کتاب اشاره کرده است که سال نگارش کتاب فارسنامه ابن‌بلخی باید قبل از سال ۵۱۰ ه. ق. باشد. با بررسی بیشتر فارسنامه و سایر منابع تاریخی می‌توان زمان دقیقتر نگارش فارسنامه را تعیین کرد.

بنابراین مدرجات فارسنامه در زمان نگارش کتاب هنوز چاولی سقاوه سردار سلجوقی زنده بوده است. پس حداقل زمان تاریخ نگارش کتاب می‌تواند سال ۵۱۰ ه. ق. سال مرگ



- تصحیح و تعلیقات احمد بهمنیار، بی‌جا، بی‌تا.
۱۴ - ابن بلخی، پیشین، صص ۳۸۸-۳۹۲.
۱۵ - همان، صص ۳۹۱-۳۹۲.
۱۶ - شبانکارهای، محمدبن علی بن محمد: مجمع الانسابه، تصحیح
میرهاشم محدث، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳؛ نظری، معین الدین:
منتخب التواریخ، تصحیح زان اون، تهران، کتابفروشی خیام، ۱۳۳۶.
۱۷ - ابن بلخی، پیشین، ص ۳۸۸.
۱۸ - همان، ص ۳۹۰.
۱۹ - البته و صاف در کتاب خود به فضولیه اشاره نموده اما معتقد
است که فضولیه نیز از خاندان اسماعیلی می‌باشد (تحیر تاریخ و صاف، به
قلم عبدالرحمان آیتی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی،
۱۳۷۲).
۲۰ - برای مثال در کتاب ابن اثیر آمده است که در عهد برقیارق وی
تمام سرزمین فارس را به امیران داد اما امیران در نبردی که با شبانکاران
داشت از آنجا شکست خورد (ص ۲۵۷).
۲۱ - پیرامون سال دقیق حضور چاولی در فارس به قسمت تذکرات
شماره ۳ رجوع گردد.
۲۲ - ابن اثیر، پیشین ص ۱۹۵.
۲۳ - همان، ص ۱۹۶.
۲۴ - ابن بلخی، پیشین، ص ۳۹۲.
۲۵ - همان، صص ۳۹۲-۳۹۳.
۲۶ - همان، ص ۳۹۳.
۲۷ - همان، ص ۳۹۴.
۲۸ - ابن اثیر، پیشین، ج ۱۸، صص ۲۰۳-۱۹۹.
۲۹ - ابن بلخی، پیشین، من ۲۳۶.
۳۰ - همان، ص ۲۶۳.
۳۱ - همان، ص ۲۱۳.
۳۲ - همان، ص ۳۹۵.
۳۳ - همان، ص ۳۹۶.
۳۴ - همان، ص ۳۹۷.
۳۵ - ابن اثیر، پیشین، ج ۱۸، ص ۲۰۴.
۳۶ - تحریر تاریخ و صاف، پیشین، ص ۲۲۲، ابن اثیر، پیشین، ج ۱۸،
صفحه ۱۹۸-۱۹۹.
۳۷ - ابن بلخی، پیشین، مقدمه نیکلسن، ص ۲۲ حاشیه ۱.
۳۸ - ابن اثیر، پیشین، ج ۱۷، ص ۲۹۴.
۳۹ - همان، ج ۱۸، ص ۱۷.
۴۰ - همان، صص ۱۱۷-۱۱۹.
۴۱ - همان، ص ۱۹۵.
۴۲ - همان، ص ۲۰۴.
۴۳ - لسترنج: جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه
محمد عرفان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۷.
صفحه ۳۹-۳۲۲.
۴۴ - همان، ص ۳۰۹.

لسترنج را به کتاب فارسنامه ملحق نموده است.^{۴۴} لسترنج
در بحث پیرامون شبانکارگان مدعی گردیده که آنان شیعه
اسماعیلی بوده‌اند.^{۴۵} این گفتار در برخی مقالات نگاشته شده
در سالهای اخیر - احتمالاً با عنایت به گفتار لسترنج - تکرار
گردیده است.
لازم به تذکر است که هیچ‌یک از منابع دست اول تاریخی
که به بحث پیرامون شبانکارگان پرداخته‌اند اشاره‌ای به شیعه
یا اسماعیلی بودن آنان نکرده‌اند. مؤلف کتاب فارسنامه نیز
که یکی از اهداف عمدۀ اش در نگارش فارسنامه تعیین
و ضعیت مذهبی مردم فارس بوده هیچ اشاره‌ای به این
موضوع ندارد. احتمالاً لسترنج دچار اشتباه گردیده و اشتباه
وی نیز از آنجا ناشی گردیده که یک طایفه از شبانکارگان
عنوان اسماعیلی داشته‌اند و البته همانگونه که ذکر شد این
عنوان هیچ ارتباطی با فرقه اسماعیلیه نداشته بلکه نام یکی
از اجداد این طایفه بوده است.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱ - ابن بلخی: فارسنامه، توضیح و تحشیه منصور رستگارنسانی،
شیراز، بنیاد فارس‌شناسی، شیراز، ۱۳۷۷، صص ۴۷-۴۸.
- ۲ - دفتری، فرهاد: تاریخ و عاید اسماعیلیه ترجمه فردیون بدراهی،
تهران، نشر و پژوهش فرزان، چاپ دوم، ۱۳۷۶، صص ۲۲۶-۲۲۷.
- ۳ - برای مثال، ابن اثیر در کتاب خود - الکامل - گرجه شرح عمدۀ
از زندگانی ایوکالجار ارائه نموده اما هیچ اشاره‌ای به باطنی شدن او
نکرده است.
- ۴ - ابن بلخی، پیشین، صص ۲۸۰-۲۸۱.
- ۵ - همان، ص ۲۸۰.
- ۶ - عزاداری ایوان ایلیر: تاریخ کامل و بزرگ اسلام و ایران،
مترجمان علی هاشمی حائری، ابوالقاسم حالت، تهران، مؤسسه مطبوعاتی
علمی، ۱۳۶۸، ج ۱۷، ص ۱۱۳.
- ۷ - همان، ص ۲۸۹.
- ۸ - بنداری اصفهانی: زیدة النصرة نخبة العصر، ترجمه محمدحسین
جلیلی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۶، ص ۱۱۳.
- ۹ - همان، ص ۱۰۸.
- ۱۰ - ابن بلخی، ص ۲۷۸.
- ۱۱ - همان، ص ۲۷۹-۲۸۰.
- ۱۲ - نظام‌الملکه ابوعلی حسن بن علی: سیرالملوک، به اهتمام
هیوبت دارک، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب چاپ دوم، ۱۳۵۶، ص
۱۳۶.
- ۱۳ - بیهقی، ابوالحسن علی بن زید (ابن فندق): تاریخ بیهق، با

من نویسد که چاولی در ۵۱۰ درگذشت و از حضور او در فارس
به سال ۴۹۳ یاد می‌کند. این می‌بایست همان سال یا سال
بعدی انتصاب او باشد.^{۴۶} همانگونه که ذکر شد به اعتقاد
نیکلسن چاولی باید مابین سالهای ۴۹۲ هـ. ق یا ۴۹۳ هـ.
ق تا سال ۵۱۰ هـ. ق حدود هفده الی هجده سال بر فارس
حکومت کرده باشد. اما اطلاعات ارائه شده توسط نیکلسن
با منبع وی - ابن اثیر - همخوانی ندارد.
ابن اثیر ذیل وقایع سال ۴۹۳ هـ. ق هیچ اشاره‌ای به
چاولی ندارد. اما در بحث پیرامون وقایع سال ۴۹۴ از چاولی
صحبت کرده و می‌گوید او حاکم شهرهای مابین رامهرمز و
ازجان می‌باشد.^{۴۷} ابن اثیر در جایی دیگر از کتاب خود از
است که چاولی حاکم شهرهای مابین خوزستان و فارس
بوده^{۴۸} اما هیچ اشاره‌ای به حکومت او در فارس ندارد. به
گفته ابن اثیر در سال ۵۰۰ هـ. ق چاولی به حکومت موصل و
توابع آن گماشته شد و در تاریخ الکامل، ضمن شرح وقایع
سال‌های ۵۰۰ هـ. ق الی ۵۰۲ هـ. ق بارها به نام چاولی و
حضور او در درگیریهای منطقه شام و جزیره اشاره گردیده
است.^{۴۹} خلاصه کلام اینکه ادعای حکومت بیست ساله چاولی
بر فارس با توجه به مدارک موجود قابل قبول نمی‌باشد.
اگرچه در الکامل ابن اثیر که منبع اصلی تاریخی پیرامون
زندگی چاولی سقاوه و عملکرد او در فارس می‌باشد، اشاره‌ای
صریح به سال حضور چاولی در آنجا نگردیده است اما می‌توان
با استفاده از برخی اطلاعات مندرج در همین کتاب سال
تقریبی حضور چاولی در فارس را تعیین کرد. به گفته ابن اثیر
در زمان اعزام چاولی، از سوی سلطان محمد سلجوقی، به
فارس فرزند دوسره سلطان چونی نیز با اوی همراه می‌گردد.^{۵۰}
از طرف دیگر ابن اثیر خبر مرگ چاولی را در سال ۵۰۹ هـ. ق
و در سن ۵ سالگی می‌دهد.^{۵۱} با توجه به آنچه گفته شد سال
حضور چاولی به همراه چفری در فارس باید حدود سال ۵۰۶
هـ. ق. ق بادش و حدوداً سه سال پس از آن نیز (۵۰۹ هـ. ق)
چفری درگذشته است. پس مدت حضور چاولی در فارس را
می‌توان حدوداً چهار سال از سال ۵۰۶ هـ. ق تا زمان مرگ
وی سال ۵۱۰ هـ. ق تعیین کرد.
۴ - مصحح محترم کتاب فارسنامه ابن بلخی بخشی از
کتاب جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی اثر